

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم علی أعدائهم أجمعين من الآن إلى قیام يوم الدين  
اللهم کن لولیک الحجة بن الحسن صلواتک علیه وعلی آبائه فی هذه الساعة وفی کل ساعة ولیا  
وحافظا وقائدا وناصرا ودليلا وعینا حتی تسکنه أرضک طوعا وتمتعه فیها طویلا.

اللهم العن أول ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد وآخر تابع له علی ذلك اللهم العن العصاة التي  
جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم جميعا.

السلام علیک یا أبا عبد الله وعلی الارواح التي حلت بفنائک علیک منی سلام الله أبدا ما بقيت وبقي  
الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی لزيارتکم، السلام علی الحسين وعلی علی بن الحسين وعلی  
أولاد الحسين وعلی أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أول ظالم باللعن منی وابدء به أولا ثم العن الثانی والثالث والرابع اللهم العن یزید خامسا  
والعن عبید الله بن زیاد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبی سفیان وآل زیاد وآل مروان إلى يوم  
القیامة.

**سه شنبه ۹۵/۸/۱۱ (جلسه ۱۳۵)**

امروز کلماتی از نهاییه حکمة و مرحوم امام در طلب و اراده را می خوانیم.

در نهاییه حکمة اول شروع می نماید که فاعل کیست در مقابل اشاعره. می گوید یک دید، دید عوامی  
است منتها عوام از علما یعنی دید فلسفی. در این دید، خداوند سبحان فاعل بعید است به خاطر این  
که این نظام علی و ترتیبی که در عالم خلقت درست کرده است، فاعل دور می شود خداوند سبحان و  
فاعل قریب من هستیم. در دید عرفانی و دید دقیق اصلا فاعل قریب، خداوند است و انسان اصلا کاره  
ای نیست، خیال است. منتها معنایش این نیست که فلسفه اشتباه فهمیده. ما هم که درس اسفار بعضی

از شاگردان ایشان می رفتیم زیاد این جمله را تکرار می کرد که فلسفه در واقع حق را می گوید منتها حق را برای بچه ها می گوید. مثل کسی که ستاره ای را که از روی زمین می بیند، کوچک است. هر چه به آن نزدیکتر می شود، ستاره بزرگتر دیده می شود. ولی این به این معنا نیست که ستاره بزرگتر شده یا دید اشتباه بوده.

و من طریق آخر قد تبين في مباحث العلة و المعلول -أن وجود المعلول بالنسبة إلى العلة -وجود رابط غير مستقل متقوم بوجود العلة -فالوجودات الإمكانية كائنة ما كانت -روابط بالنسبة إلى وجود الواجب بالذات -غير مستقلة منه محاطة له بمعنى ما ليس بخارج -فما في الوجود إلا ذات واحدة مستقلة -به تتقوم هذه الروابط و تستقل -فالذوات و ما لها من الصفات و الأفعال أفعال له فهو تعالى فاعل قريب لكل فعل و لفاعله (يعنى همانطور که به فاعل قریب است به فعل هم قریب است) و أما الاستقلال المتراءى من كل علة إمكانية -بالنسبة إلى معلولها (این که می بینیم یک استقلال ظاهری دارد) فهو الاستقلال الواجبى -الذى لا استقلال دونه بالحقیقة.-

خوب شما که گفتید این فاعل بعید است! و لا منافاة بین کونه تعالى -فاعلا قریبا کما یفیده هذا البرهان -و بین کونه فاعلا بعیدا کما یفیده البرهان السابق -المبنى على ترتب العلل -و کون علة علة الشیء علة لذلك الشیء -فإن لزوم البعد مقتضى اعتبار النفسية -لوجود ماهیات العلل و المعلولات على ما یفیده النظر البدوی -و القرب هو الذى یفیده النظر الدقیق.-<sup>۱</sup>

پس معلوم می شود این که ما می گفتیم خداوند سبحان فاعل بعید است، یعنی چه فاعل بعید است؟ یعنی قدرت را او آن به آن می دهد، وجود را او آن به آن می دهد، اینها وجودشان بالذات نیست. از ناحیه او گرفتند، اینها همه حرفهای بچگانه است چون او می شود فاعل بعید. فاعل قریب را تو نمی

---

<sup>۱</sup> نهاییة الحکمة، ص ۳۰۱

بینی. اصلاً غیر از خدا کسی در عالم نیست. وحدت شخصی وجود، (نه وحدت مفهومی چون آن را همه قبول دارند) که منحصر به ملاصدرا است و آن هم به قول آقای صدر هیچ دلیلی ذکر نکرده و فقط می گوید با گریه و با تضرع من گرفته ام، معنایش این است.

ممکن است شما بگویی چطور می شود که هم خداوند سبحان فاعل باشد و هم انسان؟ این یک. دو: چطور می شود که شرور و قبائح از انسان سر می زند، اینها فاعلش خداوند سبحان است. نستجیر بالله، تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا. فعل قبیح که از خداوند سبحان سر نمی زند. یا تکالیف چه می شود؟ این سه برهان را یکی یکی جواب می دهد:

اما این که قبائح سر می زند و چطور ممکن است قبائح، بگوئیم فاعل قریبش خداوند سبحان است یا فعل از او سر می زند؟ این را اینطور جواب می دهد:

و أما قولهم إن کون أفعال الإنسان -الاختيارية مخلوقة للواجب تعالی - و فيها أنواع الشرور و المعاصی و القبائح -ینافی طهارة ساحتہ تعالی عن کل نقص و شین -.

فیدفعه أن الشرور الموجودة فی العالم -علی ما سیتضح -لیست إلا أموراً فیها خیر کثیر و شر قلیل (این را از اسفار آورده است. مثل کسی که سرطان گرفته موضعی از بدنش، می گویند باید پایت را قطع کنیم، این پا در آوردن در مقابل خیر کثیری که هست شر نیست) و دخول شرها القلیل فی الوجود بتبع خیرها الكثير -فالشر مقصود بالقصد الثانی - و لم يتعلق القصد الأول إلا بالخیر - (یعنی این بالتبع است، قصد خداوند سبحان به خیر تعلق گرفته منتها هر کاری که انسان می کند ، ممکن است منقصتی در او باشد، بعد از کسر و انکسار باید نگاه کرد.) این یک.

جواب دوم این است که اصلاً شری در عالم نیست چون آنی که حقیقت دارد وجود است و وجود خیر محض است و شرور در واقع عدمیاتند و لازمه اش است.

اولا این دو جواب، برهانش کو؟ ادعاست. فقط می گویند خداوند سبحان قبیح انجام نمی دهد و افعال هم از خداوند سبحان است، پس قطعا اینها قبیح نیست، ما نمی فهمیم.

من دیگر نمی خواهم این مطالب را جواب دهم چون جوابش قبلا واضح شد، ولی این صد در صد مخالف مذهب شیعه است. این همه دعاهایی که اللهم اخرجنی من کل سوء اخرجت منه محمدا و آل محمد. یا در دعای سمات، من جار سوء و قرین سوء و ساعة سوء، یعنی در واقع ما در نماز عید فطر می گوئیم خدایا آن خیرهای کثیر را از تو نخواستیم! و خداوند هم به بهترین مخلوقات خلقت هم نداده! این که ابن ملجم ملعون، قد قتل امیر المومنین علیه السلام اشقی الاشقیاء، ابن ملجم وجود نافع است، هزار درجه نفع دارد و دو درجه ضرر.

اما جواب حلی: جواب حلی این است که خیر و شر، امور اضافی است. یک کسی که مرض قند دارد، قرص قند بخورد، برایش خیر است. یک کسی که مرض قند ندارد همین قرص را که بخورد، شر است. ابن ملجم ملعون، برای مؤمنین و متدینین شر است، منتها این وجود شر را خداوند سبحان برای چه خلق کرده؟ برای حکمت بالغه ای که انسان ها را امتحان کند. مثل این می ماند که کسی در خانه اش موش است. می گویند اگر مار بیاوری، موش را می خورد. او دو مار در خانه قرار می دهد و همه جا را پر می کند که زیرزمین نروید، وارد نشوید، خطرناک است، مواظب باشید، نزدیک نشوید. بعد بگویند نه برو، این مار که نیش می زند، هزار درجه خیر است و یک دو درجه هم شر.

اما جواب دوم: لانه منبع کل شرف، نه خیر لانه منبع کل شر، با ادعا که نمی شود. وجود خیر محض است یعنی چه؟ خوب دلیل چیست؟ در روایاتی که دارد سیّاتی زَمَانُ عَلَیْ أُمَّتِیْ لَا یَعْرِفُونَ الْعُلَمَاءَ إِلَّا بِثَوْبٍ حَسَنٍ وَلَا یَعْرِفُونَ الْقُرْآنَ إِلَّا بِصَوْتٍ حَسَنٍ وَلَا یَعْبُدُونَ اللَّهَ إِلَّا فِی شَهْرِ رَمَضَانَ فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ

سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا لَا عِلْمَ لَهُ وَلَا حِلْمَ لَهُ وَلَا رَحْمَ لَهُ. این وجودی که لا حلم له و لا رحم له، این وجود خیر است یا شر است؟

اما آن جمله ای که منافات ندارد که هم فعل نسبت داده شود به انسان و هم نسبت داده شود به خداوند سبحان، خوب این یک معنای معقول دارد، همانی که آقای خوئی و دیگران بیان کرده اند. فاعل من هستم ولی خداوند سبحان قدرت داده، وجود داده، لذا به او هم نسبت داده می شود و هر آن می تواند بگیرد.

مرحوم امام یک جمله ای دارد، علامه طباطبایی هم دارد منتها چون عبارات ایشان مغلق تر است، عبارات امام را می آوریم: مقصود از این که فعل به ما هم نسبت داده می شویم و به خداوند سبحان هم نسبت داده می شود، ولی اینها طولی است، این را یک معنایی می کند که حمل بر صحتش این است که ما نمی فهمیم: فمن عرف حقيقة كون الممكن ربطاً محضاً عرف أن فعله مع كونه فعله فعل الله سبحانه. فالعالم بما أنه ربط صرف و تعلق محض ظهور قدرة الله و إرادته و علمه و فعله، و هذا عين المنزلة بين المنزلتين و الأمر بين الأمرين. و لعله إليه أشار في قوله و هو الحق: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» حيث أثبت الرمي من حيث نفاه فقال: «رميت و ما رميت»، فإن الرمي كونه منه لم يكن بقوته و استقلاله بل بقوة الله و حوله، و قوله: «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» «١» فأثبت المشيئة لله من حيث كونها لهم، لا بأن يكون المؤثر مشيئين أو فعلين بالاشتراك بل بما أن مشيئة الممكن ظهور مشيئته تعالى و عين الربط و التعلق بها. <sup>٢</sup> يعنى همين مشيت مخلوق، مشيت خداست نه اين كه مشيت خداوند سبحان با مشيت مخلوق، يكي شده، همين مال خداوند سبحان است نه اين كه دو مشيت باشد، من يك اراده اي کرده ام و خداوند يك اراده اي کرده، او فعلين بالاشتراك، مثل اين كه دو نفر

---

<sup>٢</sup> الطلب و الإرادة، ص: ٣٦

با هم زور می زنند. بل بما أن مشیة الممكن ظهور مشیته تعالی. این مظهر است، مشیت الهی از آستین تو آمده بیرون. این غیر از جبر است؟ این عین جبر است چون تصریح دارد که لا بأن يكون المؤثر مشیتین أو فعلین بالاشتراک بل بما أن مشیة الممكن ظهور مشیته تعالی، اگر این نبود می گفتیم مقصود این است که قدرت می دهد و حیات می دهد و ... همین مشیت تو مشیت خداست نه این که مشیت تو ناشی از مشیت الهی شده یا مشیت تو متفق است با مشیت الهی که اشاعره می گویند. یک مشیت است، این که می گویند عالم همه مظهر خداست، به دریا بنگرم دریا تو بینم، دریایی نیست. هر آن بت عیار به شکلی به در آید.

اما فرق حرف مفوضه با امر بین الامرین در این است که مفوضه می گویند خداوند سبحان هیچ کاری از دستش بر نمی آید، فقط می تواند غصه بخورد. نهاية الحكمة تصریح دارد به این که و ذهب جمع من المتكلمين و هم المعتزلة و من تبعهم -إلى أن الأفعال الاختيارية مخلوقة للإنسان -ليس للواجب تعالی فيها شأن -بل الذى له أن يقدر الإنسان على الفعل -بأن يخلق له الأسباب التى يقدر بها على الفعل -كالقوى و الجوارح التى يتوصل بها إلى الفعل -باختياره الذى يصحح له الفعل و الترك -فله أن يترك الفعل و لو أراد الواجب -و أن يأتي بالفعل و لو كرهه الواجب -و لا صنع للواجب فى فعله. - این فرقی با امر بین الامرین است. یعنی کار از دست خداوند خارج است. یک وقت افسار اسب در دست من است منتها نمی کشم، یک وقت افسار اسب اصلا از دست من در رفته. این که حضرت فرموده اینها مجوس هذه الامة هستند، یعنی معتزله می گویند خداوند سبحان نه این که نمی تواند دخالت کند، نمی تواند دخالت کند، زورش نمی رسد لذا گفته اند مسلک معتزله مبتنی بر این است که ممکن در بقاء احتیاج به علت نداشته باشد نه تنها که احتیاج به علت نداشته باشد، بلکه اصلا نمی تواند کسی او را بردارد.

یک جمله ای دیگر هم نهایتاً الحکمة از قول ملاصدرا نقل می کند که اینهایی که مذهب امر بین الامرین دارند و آن چه که روایات است یعنی فعل انسان، فعل خودش است و کسی آن را مجبور نکرده، می فرماید اینها خیلی بدتر کفار و مشرکین هستند، یعنی اینها خیلی احمقانه تر از آنها حرف زده اند: علی أن البرهان قائم علی أن الإيجاد- و جعل الوجود خاصة للواجب تعالی لا شریک له فیه- و نعم ما قال؟ صدر المتألهین قدس سره فی مثل المقام- ۳۰۳ و لا شبهة فی أن مذهب من جعل أفراد الناس- کلهم خالقین لأفعالهم مستقلین فی إیجادها- أشنع من مذهب- من جعل الأصنام و الكواكب شفعاء عند الله.

پس تلخیص مما ذکرنا، امر بین الامرین که مذهب حق است، یعنی این که ما جبری نیستیم یعنی باید خلاصه یک جایی فعل ما ریسمانش از خداوند سبحان قطع شود که دیگر در اختیار خودمان باشد و الا ما می شویم جبری، باید مستقل باشیم منتها مستقل معنایش این نیست که قدرت من دست او نیست. این طور نیست که خداوند سبحان نتواند کاری بکند. لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین، یعنی خداوند سبحان لحظه به لحظه قدرت می دهد و حیات می دهد و هر لحظه ای که بخواهد می گیرد و جلوی هر فعلی را که بخواهد می تواند بگیرد، لکن به حکمت بالغه اش و به خاطر امتحان اینها را واگذار کرده چند صباحی تا ببینند چه کار می کنند.

یک کلمه ای می ماند: یک عبارتی مرحوم آخوند دارد که تکلیف اوامر و نواهی چه می شود. یکی از ادله اشعری ها همین است و آنی که باعث شده اصولیین به این وادی بروند همین است که یکی ادله ی جبری ها همین است که اوامر و نواهی و انزال کتب و بعث رسل اگر قرار باشد ، طلب عین اراده باشد و خداوند سبحان افعال ما را اراده کند و ما مجبور شویم همه ی اینها لغو می شود و معنا ندارد، این را آخوند ره جوابی داده که اینها هم اشاره کرده اند و به جواب آخوند اشکال کرده اند و البته

خود آخوند هم درست جواب نتوانسته بده و مرحوم آقا ضیاء عراقی ره بهتر جواب داده. ما تا اینجا با آقای خوئی موافقیم یک کلمه فقط اینجا جدا می شویم ان شاء الله فردا.